



گفتگو با «نادر عباسزاده» کار آفرین موفق

جوانها خودشان را باور کنند



دنیای اقتصاد همراه با فراز و فرود فراوانی است و هر کسی نمی تواند در این عرصه موفق باشد. به قول آن شعر معروف که: «نابرده رنج گنج میسر نمی شود/ مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد»

نادر عباسزاده هم جزء کسانی است که در راه موفقیت های اقتصادی، رنج کشید و تلاش فراوان کرد و امروز به عنوان یک برند موفق در عرصه های مواد شوینده مطرح است.

گفتگویی با وی انجام دادیم تا از رموز موفقیت او در عرصه کار آفرینی مطلع شویم.

* قدری از خودتان بگویید.

* نادر عباسزاده متولد شهر یورماه ۱۳۴۱ تهران. من در جنوبی ترین نقطه تهران یعنی میدان مولوی به دنیا آمدم. دارای لیسانس الکترونیک و لیسانس زبان روسی هستم. زندگی من دو بخش دارد، یک بخش آن مربوط می شود به کارم در نظام، یعنی اینکه من در ۱۴ سالگی وارد دبیرستان نظام شدم در نیروی هوایی ارتش، تقریباً ۱۶ سال در آن جا خدمت کردم. بخش دیگر هم بازرگانی است، حدود ۲۳ سال کارهای بازرگانی انجام دادم که یک دهه آن در کشورهای خارجی بودم عمدتاً در مسکو بودم و ۱۲ سالش هم در ایران بودم. ۳ سال هم در جبهه حق علیه باطل بودم و در آن جا مجروح شیمیایی شدم. در حال حاضر مدیر یکی از برندهای خیلی معروف و موفق هستم که در زمینه شوینده ها کار می کند. این کارخانه تولیدی حدود ۱۲ هزار نیرو دارد. ما به تمام کشورهای حوزه خلیج فارس، مثل کشورهای عراق، پاکستان، افغانستان، قزاقستان، جمهوری آذربایجان و ... صادرات داریم. ما همیشه سعی کردیم کالاهای باکیفیت به مردم ارائه کنیم و هدفمان این است که مردم از ما راضی باشند. من با اینکه سنم بالا است ولی هیچ وقت احساس خستگی نکردم و نمی کنم چون با دو بال کار می کنم، یک مال معنوی و بال مادی و به نظر من اگر آدم با یک بال حرکت کند موفق نمی شود.

* شما یک فرد نظامی بودید، نظامیگری چه سنخیتی با تجارت و کار بازرگانی دارد؟

* خب چرا من کشیده شدم به کار بازرگانی و چرا روسیه؟ خب این از آن جا نشأت می گیرد که من در سیستم پروازی جت کار می کردم و چون دائماً با روس ها در مراد بودیم، مشکل زبان داشتیم این قضیه باعث شد اعلام کنند افسرانی که روی سیستم های پروازی کار می کنند، در رشته زبان روسی دانشگاه سراسری دانشگاه تهران قبول بشوند، این شد که رفتیم و زبان روسی خواندیم.

خب من چون زبان روسی را خواندم و مترجم زبان روسی هم کم بود من مترجمی هم می کردم و بعد از فروپاشی شوروی و تجزیه شدن آن بازار خیلی خوبی شد برای ایران و چون من مسلط به زبان روسی بودم و مترجم زبان روسی آن زمان خیلی کم بود. این قضیه باعث شد من به فکر بقیتم که خودم را از نظام بازنشسته کنم و ارتباط من با کار بازرگانی از همین جا شروع شد. با یک تاجر آشنا شدم که نیاز به مترجم زبان روسی داشت و من شدم مترجم این تاجر و با او به مسکو رفتیم، کار بازرگانی من از مسکو شروع شد. کار بازرگانی من از این جا شروع شد، یعنی باعثش زبان روسی بود.

* شما یکی از مدیران موفق هستید آیا نظامی بودن شما و نظم داشتن شما باعث این موفقیت شده؟

* قطعاً همین طور بوده، ببینید روز اول که من رفتم در نظام به ما گفتند: دیر آمدم و ماشینم پنجر شد و پایم پیچ خورد و ... اینها را نداریم، وقتتان را طوری تنظیم کنید که با پای پیاده هم به موقع و سروقت برسید!

از آن زمان ۳۸ سال می گذرد این نظم داشتن در من نهادینه شده و جالب است بدانید که من از خدمه هم زودتر به محل کار می رسم و با عشق و لذت هم می آیم. موفقیت را مدیران نظم در کارم می دانم و آن را هم مدیون نظام ارتش هستم. این نظم در زندگی خصوصی ام هم وجود دارد، در خانه ما همسرم و فرزندانم هم یاد گرفتند که منظم باشند. مثلاً ۹ شب دیگر تلفن های ما خاموش است، ۱۰ شب می خوابیم و ۴ صبح بیدارم.

* یک مدیر موفق غیر از نظم چه فاکتورهای دیگری باید داشته باشد؟

* مدیر موفق باید فرصتها را شناسایی کند و تفکر قبل از اتفاق داشته باشد. تلاش و امید

داشتن هم مهم است. وقتی آدم امیدوار باشد، در وجودش انرژی ایجاد می شود که هیچ چیز منفی نمی تواند جلویش بایستد. صداقت داشتن هم مهم است. من ۵۴ سالم است، ندیدم کسانی را که با صداقت حرکت نکرده باشند و موفق شده باشند! آنهایی که صداقت نداشتند موفق نبودند. اهمیت دادن به دیگران هم مهم است. یعنی یک مدیر به تنهایی فکر نکند و تصمیم نگیرد و به صورت تیمی کار کند و مشورت کند تا در کارش نتیجه بگیرد. باید در کار با دیگران هم مشورت کرد تا موفق شد.

* آن زمان که در نظام بودید برای تان لذتبخش بود یا زمانی که به کار بازرگانی مشغول بودید؟

* هر دو برایم لذتبخش بود. هم زمانی که در نظام بودم به خصوص زمانی که در جبهه و جنگ بودم. زمان دانشجویی هم خیلی برایم لذتبخش بود. کار تجارت هم برایم شیرین و لذتبخش است ولی مسائل حاشیه ای این کار مرا اذیت می کند.

* توضیح می دهید که چه چیزی شما را اذیت می کند؟

* خب یکی از چیزهایی که مرا خیلی آزار می دهد متفاوت بودن بازار خارج با بازار داخل است. یعنی شما در داخل می بینید که تورم است سال به سال قیمت ها بالا می رود، اما در خارج و در آن طرف مرز این خبرها نیست! این جور چیزها مرا آزار می دهد امیدوارم مسائل و مشکلات اقتصادی کشور درست شود.

* چه انگیزه های باعث می شود شما فعال باشید و اینقدر پر شور و باشوق کار کنید؟

* خب به اعتقاد من هر چه که ما بیشتر کار کنیم، صیقل بیشتری می خوریم و بهتر زندگی می کنیم. بحث دوم، من کار را دوست دارم و اگر کار نکنم با مشکلات فیزیکی روبرو می شوم. چون خانه نشستن و بازنشست شدن آدم را مریض می کند و از کار کردن لذت می برم.

* برای ما یک روز کامل کاری خود را توضیح دهید که چه می کنید؟

* خب ۴/۵ صبح از خواب بیدار می شوم قبل از هر کار نماز می خوانم و بعد نرمش می کنم صبحانه می خورم (صبحانه را خودم درست می کنم) رأس ساعت ۶ صبح سرکار هستم. یکسری کارهای داخل شرکت را انجام می دهم، سپس به پارک ساعی می روم یک ساعت پیاده روی می کنم بعد دوباره به شرکت برمی گردم. اگر جلسه ای از قبل هماهنگ شده باشد در آن شرکت می کنم. ناهار را در شرکت می خورم تا ساعت ۶ در شرکت هستم و بعد از آن خرید می کنم و به سمت منزل می روم و قبل از ساعت ۸ شام مفصل می خورم و با بچه ها و خانواده اخبار ۲۰/۳۰ را می بینم. بعد از اخبار با بچه ها صحبت می کنم و با آنها بازی می کنم رأس ساعت ۱۰ شب بعد از مسواک زدن می خوابم.

* در کارهای خیر شرکت می کنید؟

* تا آنجایی که بتوانم انجام می دهم و سعی می کنم بخشی از پولم را به عنوان خمس و زکات کنار بگذارم و معتقدم این کار برکت می آورد. من کودک بودم که پدرم را از دست دادم به همین خاطر درد فقر را کشیدم.

* از جایگاه خود راضی هستید؟

* بله خیلی چون اثرگذار هستم، از خودم راضی ام حس می کنم بودنم در اینجا اثر دارد و کارها خوب انجام می شود به این خاطر راضی ام.

* چه پیامی برای جوانها دارید؟

* خب من دوست دارم جوانها حرکت کنند و خودشان را باور کنند و خودشان را ارزان ن فروشند. البته من می بینم که همه چیزشان را ارزان می فروشند، وقت و انرژی و نیرو و فرصت ها و قدرت شان و جوانی شان را ارزان می فروشند. خواهش می کنم خودشان را بزرگ

بینند، ولی کارها را از کار کوچک شروع کنند تا به بزرگی برسند. یأس و ناامیدی نداشته باشند امیدوار باشند و مأیوس نشوند. خیلی از جوانها فکر می کنند اروپا و آمریکا چه خبر است. اگر آنجا بروند مثلاً زندگی خیلی خوبی خواهند داشت، اما اصلاً این طور نیست من سالهای زیادی را در خارج از کشور زندگی کردم، آن طرف خبری نیست پول و ثروت همین جاست. من هیچ وقت نتوانستم راضی بشوم که آن طرف بمانم در آنجا خیلی چیزها را از دست می دهی، هر کس رفته پشیمان شده است.

